

مردم‌سالاری دینی، بدیل نظام‌های سیاسی سکولار و بنیادگرا در ایران عباسعلی جباری ثانی^۱، امیرحسین الهامی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۶

چکیده:

مردم‌سالاری دینی به عنوان یک مفهوم بدیع در فضای سیاسی و فرهنگی جامعه ما مطرح شده و به مثابه یک فلسفه سیاسی و الگوی حکومتی خاص و مستقل، در مقابل فلسفه‌های سیاسی و الگوهای حکومتی بدیل، به ویژه سکولاریسم و بنیادگرایی خود را عرضه کرده است. مدعای اصلی مردم‌سالاری دینی در ایران این است که بدون نگاه صرف مادی به اصول عرفی، انسان‌محورانه، فردگرایانه و سودانگاران؛ می‌توان حکومتی مردمی، اما مبتنی بر ارزش‌های دینی و در چارچوب احکام الهی نیز برپا کرد. در واقع مسأله اصلی تحقیق این است که تاکنون تلاشی جدی، برای مقایسه سه نوع نظام سیاسی بدیل (مردم‌سالاری دینی، سکولاریسم و بنیادگرایی) به منظور نشان دادن نقاط افتراق آنها از یکدیگر یا احياناً برخی وجوه تشابه آنها صورت نگرفته است. در این مقاله برآنیم تا با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی مبتنی بر استدلال منطقی، به مقایسه تطبیقی بین مردم‌سالاری دینی با سکولاریسم و بنیادگرایی بپردازیم تا ضمن احصاء نقاط افتراق و اشتراک آنها، مولفه‌ها و شاخص‌های مردم‌سالاری دینی را نیز تبیین نماییم.

واژگان اصلی: مردم‌سالاری دینی، سکولاریسم، بنیادگرایی، اسلام، دموکراسی.

۱. دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

ajjsani1361@gmail.com

۲. استادیار جغرافیای سیاسی، گروه جغرافیا، محیط‌زیست و پدافند غیرعامل، پژوهشکده امنیت داخلی، پژوهشگاه دفاع مقدس، تهران، ایران.

مقدمه

مردم‌سالاری دینی یکی از انواع روش‌ها و شیوه‌های حکومت‌داری است. مراجعه به ادبیات سیاسی معاصر نشان می‌دهد که واژه دموکراسی در ترکیب با لغات دیگری نظیر لیبرال، سوسیال و... منجر به تشکیل واژگان مرکب جدیدی شده است که دارای بار مفهومی و معنایی خاص خود هستند. (واژگانی نظیر سوسیال دموکراسی یا لیبرال دموکراسی) در نتیجه به نظر می‌رسد که در عمل، مکاتب فکری و سیاسی مختلف به نوعی به دموکراسی پرداخته و آن را در مکتب خود درونی کرده‌اند و واژگان مرکب، ماحصل درونی سازی دموکراسی در مکاتب مختلف بوده است. در حقیقت مردم‌سالاری دینی نیز یک نوع حکومت دینی در ظرف و قالب دموکراسی است. از آنجا که مردم‌سالاری دینی در محیط جغرافیایی ایران مطمع نظر است؛ پس مراد از آن در واقع مردم‌سالاری اسلامی است و نه دموکراسی در هر دینی و یا در همه ادیان.

دو گروه عمده مردم‌سالاری دینی را غیراصیل، نامتعارف و نشدنی می‌دانند و از مخالفین نظری مردم‌سالاری دینی محسوب می‌شوند. گروه اول، دموکراسی خواهانی هستند که دموکراسی را قابل جمع با دین نمی‌دانند. دموکراسی در تعریف این گروه با تعریف و قرائتی که از دین ارائه می‌دهند همخوانی ندارد و در نتیجه غیرقابل جمع است. گروه دیگر را دیندارانی تشکیل می‌دهند که به نظرشان دین با دموکراسی قابل جمع نبوده و سنخیت ندارد.

موافقان نظری مردم‌سالاری دینی را نیز دو دسته تشکیل می‌دهند: دسته اول کسانی هستند که معتقدند مردم‌سالاری دینی بخشی از نظریه سیاسی اسلام در باب حکومت را تشکیل می‌دهد. به نظر این گروه دموکراسی در اندیشه سیاسی اسلام عنصری اصیل بوده و جزء لایتجزای نظریه حکومت اسلامی است. دسته دوم کسانی هستند که دموکراسی را بیشتر روشی در حکومت کردن می‌دانند که مخالفت و تضادی با آموزه‌های اسلام ندارد و به عنوان یک شیوه موفق و مثبت، قابل جذب، هضم و ترکیب و تطبیق با جوهره اندیشه حکومت اسلامی است. در این دیدگاه حکومت اسلامی محتوایی است که با روشهای مختلف قابل تحقق است و از جمله این روشها، دموکراسی است که نافع بودن آن قبلاً به اثبات رسیده است. پس می‌توان از آن در اندیشه سیاسی اسلام استفاده کرد و با درونی سازی آن از مردم‌سالاری دینی سخن گفت.

بیان مسأله

اسلام یکی از ادیان زنده جهان معاصر است و بیش از یک پنجم مردم جهان متدین به آن هستند. از سوی دیگر دموکراسی نیز یکی از مطلوب‌ترین و رایج‌ترین شیوه‌های اداره سیاسی در دنیای معاصر است، تا آنجا که میزان تحقق آن در هر جامعه‌ای شاخص توسعه یافتگی سیاسی آن جامعه محسوب می‌شود. مطالعه جنبش‌های سیاسی اجتماعی مسلمانان در سده اخیر نشان می‌دهد که دموکراسی در کنار استقلال خواهی و عدالت خواهی یکی از خواست‌های اصلی مسلمانان بوده است. تحلیل آرمان‌های این جنبش‌های سیاسی اجتماعی خبر از آن می‌دهد که در باور رهبران و فعالان این جنبش‌ها تعارضی بین اسلام و دموکراسی نیست و در زمان واحدی می‌توان خواستار تحقق هر دو شد و جامعه‌ای توأمان اسلامی و دموکراتیک داشت.

در خصوص امکان سازگاری دموکراسی و دین، مواضع متفاوتی وجود دارد؛ برخی با جانبداری از دین، قائل به ناسازگاری بین دموکراسی و دین شده‌اند.^۱ زیرا از نظر این گروه خدامحوری با دموکراسی و مردم سالاری در تناقض است. گروهی دیگر با موضع دفاع از دموکراسی، قائل به ناسازگاری هستند و معتقدند دین در متن حکومت، تهدیدی برای نقش آفرینی و آزادی اراده جمعی است و دموکراسی ذاتاً با اقتدار مذهبی همخوانی ندارد و در واقع اقتدار سیاسی باید از اقتدار دینی جدا گردد. ولیکن برخی از اندیشمندان سازگاری مشروط دین و دموکراسی و به عبارتی مردم سالاری دینی را پذیرفته‌اند.

دموکراسی را به دو گونه ارزش و روش می‌توان از هم جدا کرد. در دموکراسی به مثابه روش بر خلاف نوع ارزشی آن، هرگونه هدف و آرمان اجتماعی برتاییده می‌شود. مسلماً در دموکراسی‌ای که تکثرگرایی، نسبیّت و... به عنوان ارزش به شمار می‌آید؛ آرمانها و ارزشهای دینی طرد می‌شود. مردم سالاری دینی یعنی اتخاذ دموکراسی به گونه روش (که قابلیت پذیرش هر نوع ارزش را دارد) برای حضور مردم و اراده جمعی در سرنوشت خویش از طریق ارزشهای دینی و با توجه به آموزه‌های دینی است. در واقع مردم سالاری دینی به مدلی از نظام سیاسی اطلاق می‌شود که به ترکیبی از حاکمیت دینی و حاکمیت مردم باور دارد. به این معنا که در عین پذیرش حق دخالت و مشارکت آحاد مردم در فرآیند تصمیم گیری کلان سیاسی، اجتماعی و توزیع قدرت

^۱ - برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به کتاب نظریه سیاسی اسلام نوشته آیت ... مصباح یزدی

سیاسی، مرجعیت دین را در شؤون اجتماعی و سیاسی جامعه حرمت می‌نهد. البته مردم سالاری دینی، مفهومی قرائت پذیر است و در سطح نظریه پردازی سیاسی می‌توان مدلها و گونه‌های متنوعی از آن را به تصویر کشید. زیرا از یکسو دموکراسی به مثابه روش، ظرفیت ارائه شدن در مدل‌های مختلف را دارد و از سوی دیگر نقش دین در عرصه سیاست و اجتماع تفسیربردار است. بنابراین با توجه به این‌که چه تصویری از قلمرو دخالت دین در حیات اجتماعی داشته باشیم، می‌توانیم قرائت خود را از مردم سالاری دینی ارائه دهیم.

در واقع مسأله اصلی تحقیق این است که تاکنون تلاشی جدی، برای مقایسه سه نوع نظام سیاسی بدیل (مردم سالاری دینی، سکولاریسم و بنیادگرایی) به منظور نشان دادن نقاط افتراق آنها از یکدیگر یا احیاناً برخی وجوه تشابه آنها صورت نگرفته است.

اهمیت و ضرورت تحقیق. در حوزه علوم سیاسی مفاهیم متعددی وجود دارد که اندیشمندان متعلق به این حوزه، مباحث گسترده و عمیقی را پیرامون آن مطرح کرده‌اند مفاهیمی نظیر دموکراسی، آزادی، برابری و ده‌ها موضوع دیگر. صرف آشنایی اجمالی با این مفاهیم، این نکته را آشکار می‌کند که خاستگاه اولیه اکثر آنها در حوزه تفکر غرب بوده است و این اندیشمندان مغرب زمین بوده‌اند که طی سالیان متمادی به‌ویژه از عصر روشنگری به بعد با تأکید بر اصالت عقل و خرد آدمی در این زمینه، نظریه‌پردازی نموده و آنها را برای ساماندهی زندگی سیاسی جوامع خود به کار بسته‌اند. بسیاری از دیدگاه‌ها و نظریات غربی به انحاء گوناگون به جوامع اسلامی نیز سرایت کرده است و امروزه ما شاهد هستیم که بسیاری از این اندیشه‌ها و نظریات در اکثر جوامع اسلامی چه در حوزه نظر و چه در حوزه عمل، ساری و جاری است. بنابراین ضرورت دارد که اندیشمندان مسلمان پیش از هر چیز نسبت آنها را با جامعه خود و دین موردسنجش و ارزیابی قرار دهند.

در جامعه ایرانی نیز این مفاهیم عمدتاً از عصر مشروطه به بعد مطرح گردید و از مهم‌ترین آنها، بحث از دموکراسی است. بحث در خصوص دموکراسی، بحث در مورد رابطه اسلام و دموکراسی را نیز به دنبال خود دارد که چگونگی این رابطه از جدی‌ترین موضوعات مطرح‌شده در میدان مناقشات نظری است. در این زمینه آراء و نظریات متفاوتی مطرح‌شده است که هرکدام بر پایه مبانی و مفروضات خود استوار گشته است. هرکدام از این نظریه‌ها تعاریف خاصی از اسلام یا برداشت خاصی از مفهوم دموکراسی را موردنظر دارند. اهمیت موضوع زمانی آشکارتر می‌شود که

می‌بینیم بسیاری از جوامع اسلامی به دلیل ترکیب غلط و نادرست اسلام و دموکراسی در مدل حکومتی‌شان یا به ورطه افراط و بنیادگرایی افتاده‌اند و یا در نقطه مقابل به سکولاریسم و حذف دین رسیده‌اند. در جامعه ایرانی نیز با توجه به حضور افکار و آراء متفاوت و گاه متضاد چه در سطح مردم و چه در سطح نخبگان سیاسی، خطر افراطی‌گری به شدت احساس می‌شود. در حقیقت عدم تحقق مردم‌سالاری دینی (به معنای واقعی) در ایران موجب نزاع بخش‌های سنتی و مدرن جامعه شده که با متراکم شدن و فعال شدن شکاف‌های فرهنگی، دینی و سیاسی، امکان استفاده از ظرفیت دو گفتمان سنتی و مدرن جامعه را برای هم‌پذیری در حیات فردی، اجتماعی و سیاسی از بین می‌برد و در صورت تداوم نزاع این دو نحله فکری، آسیب‌های فراوانی به تمامیت ارضی، وحدت سرزمینی و سرنوشت کشور وارد خواهد شد و وقوع شرایط ناگوار کشورهای همجوار برای کشور ما نیز دور از ذهن نخواهد بود.

هدف اصلی. تبیین شاخص‌ها و مؤلفه‌های مردم‌سالاری دینی به‌عنوان بهترین بدیل حکومت‌های سکولار و بنیادگرا در ایران

سوال اصلی. آیا مردم‌سالاری دینی به‌عنوان مناسب‌ترین بدیل نظام‌های سکولار و بنیادگرا در ایران مطرح است؟

مبانی نظری:

اگرچه نسبت اسلام و دموکراسی به‌وسیله افراد مختلف و از زوایای گوناگون موردبررسی قرار گرفته، اما در این مقاله تلاش می‌شود که مردم‌سالاری دینی که در واقع تلفیق دو عنصر دموکراسی و اسلام در جامعه ایران است؛ تبیین شود. با نگاهی به تحقیقات پیشین انجام شده، درمی‌یابیم که نسبت اسلام و دموکراسی از منظرهای گوناگون، مورد بررسی قرار گرفته و در موارد مشابه نیز در خصوص شیوه حکومتی متناسب با جامعه مسلمانان پژوهش‌های متنوعی انجام شده است؛ اما در خصوص ارتباط این دو مولفه مهم و تأثیرگذار در کشور ما به نتایج خیلی ملموس و راه‌گشایی منتهی نشده است. در این مقاله سعی شده است که با نگاهی واقع‌بینانه به وضعیت جامعه و گرایش‌ها و علائق موجود؛ شیوه حکومتی نظام جمهوری اسلامی ایران که در واقع تلفیق مردم‌سالاری با دین است؛ به نحو مناسبی تبیین شود.

در واقع با بهره‌گیری از نتایج تحقیقات صورت گرفته و بازاندیشی در مولفه‌ها و شاخص‌های

موجود، می‌توان به نتایج بهتری در خصوص ارتباط دین و دموکراسی رسید. آنچه مهم و حائز اهمیت است این است که انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، تعریف و تفسیر جدیدی را برای مردم و نخبگان سیاسی از نحوه تعامل اسلام و دموکراسی به ارمغان آورد و قانون اساسی نظام جدید، نوع حکومت را (پس از رأی مردم)، جمهوری اسلامی خواند. با گذار از هیجانات سال‌های اول انقلاب، به تدریج نیاز به تعریف و تفسیر جمهوری اسلامی در میان مردم، اندیشمندان و نخبگان سیاسی احساس شد که این روند تاکنون نیز ادامه داشته است...

از آنجا که مردم‌سالاری دینی مفهومی قرائت پذیر است؛ لذا در سطح نظریه‌پردازی سیاسی می‌توان مدل‌ها و گونه‌های متنوعی از آن را به تصویر کشید. هدف اصلی مقاله نیز که در تحقیقات مشابه مغفول واقع شده است؛ تبیین مردم‌سالاری دینی متناسب با جامعه مسلمان ایرانی و مقایسه تطبیقی آن با دو نوع نظام سیاسی بدیل (سکولار و بنیادگرا) است. در واقع احصاء شاخص‌ها و مولفه‌های مردم‌سالاری دینی، دستیابی به آرمان‌ها و اهداف انقلاب اسلامی را ممکن خواهد کرد.

مفهوم‌شناسی متغیرهای تحقیق

دموکراسی. دموکراسی اصطلاحی است مشتق از واژه یونانی دموکراسیا^۱ که در آن پیشوند دموس به معنای اداره امور خارجی کشور است، به کار می‌رود. دموس بعدها به معنای تهیدستان و روستائیان و سرانجام به معنای مردم استعمال شده است. کراسی نیز از ریشه کراتوس^۲ به معنای اقتدار و اختیار و نیز حکومت کردن و فرمانروایی می‌باشد. (علی بابایی، ۱۳۸۲: ۲۸۴)

کارل کوهن معتقد است: دموکراسی حکومت جمعی است که در آن اعضای اجتماع به طور مستقیم یا غیرمستقیم در تصمیم‌هایی که به آنها مربوط می‌شود شرکت دارند یا می‌توانند شرکت داشته باشند. (کوهن، ۱۳۷۳: ۲۷)

دیوید هلد می‌گوید: جوهر دموکراسی همان‌طور که نظریه‌پردازان حامی دموکراسی به درستی تأیید کرده‌اند، توانایی شهروندان در جایگزین کردن یک حکومت با دیگری است. (هلد، ۱۳۶۹: ۲۵۳)

شومپیتر معتقد است، جامعه دموکراتیک جامعه‌ای است که حداقل بر سر موضوعاتی که

¹ demokratia

² kratos

شامل امور عمومی نظیر حق رأی باشند، تبعیض قائل نمی‌شود. (شومپتر، ۱۳۵۳: ۳۰۷)

سیمور مارتین لیپست می‌گوید: دموکراسی عبارت است از حاکمیت مردم. دموکراسی آن نظام حکومتی است که در آن همه اشخاص بالغ در چارچوب مقررات از این حق برخوردارند که به نحوی برابر در وضع خط مشی و قوانین همگانی شرکت کنند. (لیپست، ۱۳۸۳: ۷۰۰)

سکولاریسم. نکته قابل توجه درباره این واژه آن است که در اکثر لغت‌نامه‌ها، فرهنگ نامه‌های ایران حتی فرهنگ علوم سیاسی، این واژه نیامده است. داریوش آشوری در ذیل این عنوان معانی مختلفی از قبیل بی‌حرمتی، ناسوتی، بشری، دنیوی، زمینی (غیرمعنوی) آورده است (آشوری، ۱۳۵۵: ۴۶۲). این اصطلاح اولین بار در سال ۱۸۴۶ توسط جرج ژکول هولیوک استفاده شد. او این نام را از آن جهت برگزید که موضع ضدخدایی خود را از موضع الحادی برادلاف و پیروان او متمایز کند و اصرار داشت که از این طریق نظر برخی از آزاداندیشان معتقد به خدا را که در عقیده خود تعصبی نداشتند اما از حیث اهداف اخلاقی و سیاسی و اجتماعی با او موافق بودند به خود جلب نماید و البته در این کار توفیق کمی حاصل کرد (علمداری، ۱۳۸۵: ۳۵).

سکولاریسم مصادره اموال فیزیکی و معنوی کلیسا توسط دولت نیز بوده است و به گمان کثیری از مورخان، عقاید مسیحیت را دنیوی کردند و از دل آن بی‌اعتنایی به امر قدسی را بیرون آوردند. مسیحیت حداقلی به عارضه سکولاریسم دچار نمی‌شد و هر جا دین حداکثری می‌شود، خطر ورود سکولاریسم آن بسیار است (سروش، ۱۳۷۸: ۴۳۳).

مدل‌ها و چارچوب‌های سکولاریسم. سکولاریسم در طول تاریخ خود دچار تغییر و تحول مفهومی معنایی و الگویی شده است و با توجه به آنکه این مفهوم از همان ابتدا به چالش‌های مفهومی دست به گریبان بود. این دگرذیسی‌ها و تغییرات در زمینه سکولاریسم و روند اجرایی آن در کشورها بسیار مختلف بود و متفکران نگرش‌های متفاوتی نسبت به این مفهوم داشته و دارند که برخی از این چارچوب‌ها و تفکرات به صورت ذیل ارائه می‌شود:

تقسیم‌بندی چندوجهی از سکولاریسم

در این دیدگاه سکولاریسم را به ابعاد گوناگون سیاسی، اجتماعی و فلسفی (بینشی) می‌توان تقسیم نمود و با توجه به این حوزه‌بندی سکولاریزاسیون مورد بررسی قرار می‌گیرد. با این توضیح که گرچه همه ابعاد گوناگون یک جامعه با یکدیگر ارتباط و تعادل دهند و هر تغییری در یک حوزه در حوزه دیگر نیز تأثیر خواهد داشت. بخصوص در یک روند درازمدت که این امر

اجتناب‌ناپذیر و حتمی خواهد بود؛ اما در یک شرایط زمانی خاص و کوتاه‌مدت می‌توان این ابعاد را از یکدیگر جدا کرد. به‌طور مثال می‌توان گفت که بعد سیاسی و اجتماعی یک کشوری همچون ایران سکولار شده است ولی از لحاظ بینشی و فلسفی این مسئله تحقق‌نیافته است. بعد فلسفی سکولاریسم را می‌توان این‌گونه توضیح داد که در این بعد عقل انسان جانشین وحی می‌شود و انسان از همه ابعاد هستی شناختی الهی و معنوی جدا شده و با کنار گذاشتن همه پیوندهای قدسی، نسبی‌گرایی و پلورالیسم در تمامی ابعاد زندگی اعم از سیاسی، اخلاقی، دینی و... حاکم می‌شود. در این نگرش همه آموزه‌ها و ارزش‌های الهی از عرصه عمومی منفک شده و در حاشیه زندگی خصوصی قرار می‌گیرند. در بینش فلسفی سکولار جهان‌بینی و افق معنایی یک فرد مادی و دنیوی است و انسان از چنان قدرتی برخوردار می‌شود که بر همه چیزهای جهان اعم از طبیعت و... حاکم می‌شود؛ و علم انسان توانایی غلبه بر هر مانع پیشرفت را دارا هست.

بنیادگرایی^۱. بنیادگرایی به معنای شالوده، اساس و پایه است. (هی وود، ۱۳۷۹: ۴۹۵) معادل این واژه در زبان عربی «الاصولیه» است که به معنای بازگشت به اصول و مبانی می‌باشد. این واژه که مفهومی غربی است، برای نخستین بار در اوایل قرن بیستم و در مباحث درون مذهبی پروتستان در آمریکا رواج یافت. بین سال‌های ۱۹۱۵-۱۹۱۰، پروتستان‌های کلیسای انجیلی مبادرت به انتشارات جزواتی با عنوان «مبانی» کردند که در آنها برحقیقت نص کتاب مقدس در برابر تفسیرهای جدید تأکید شده بود. فرقه مزبور با ایمان به الهی- ابدی و خطاناپذیری «متن انجیل» به مبانی کلامی خاص پای‌بند و خواهان تمیز دقیق رستگار از غیر رستگار و برگزیده از غیر برگزیده بودند.

با این همه، با گسترش جریان‌های دینی یهودی، اسلامی، بودایی و هندو در نیمه دوم قرن بیستم که پیتروال. برگر، از آن با عنوان موج جهانی "سکولارزدایی یاد می‌کند" واژه بنیادگرایی کاربرد گسترده‌تری یافت و در مورد جریان‌های فکری-دینی تمام مذاهب به کار گرفته شد. از این‌رو، این مفهوم برای توصیف آن دسته از گروه‌های دینی به کار می‌رفت که خواهان زندگی براساس مبانی و اصول دینی بودند. در حقیقت، بنیادگرایی دینی نوعی حرکت یا برنامه سیاسی به شمار می‌آید که نه فقط به حقانیت نص کتب مقدس ایمان دارد بلکه مدعی لزوم بازسازی جامعه و روابط اجتماعی برپایه آن است. (همان: ۱۶۰)

^۱ fundamental

بنیادگرایی اسلامی. مفهوم بنیادگرایی اسلامی با ظهور حرکت‌های اسلامی در جهان اسلام و وقوع انقلاب اسلامی ایران به‌ویژه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ادبیات علوم سیاسی و جامعه‌شناسی کاربرد یافت. گرچه برخی از تحلیل‌گران اجتماعی و سیاسی کاربرد مفهوم مذکور را برای توضیح جنبش‌های اسلامی فاقد کارایی لازم می‌دانند و برخی به‌کارگیری آن را همراه با نوعی سطحی‌نگری، دشمن‌یابی و ایدئولوژیک می‌یابند؛ اما برخی به‌کارگیری آن مفهوم را برای توصیف جریان‌های دینی و فکری در دنیای اسلام پذیرفته‌اند. یوسف قرضاوی اسلام‌گرای مصری، به‌رغم آنکه به‌کارگیری مفهوم بیداری اسلامی (الصموه الا سلامیه) را برای توصیف جریان‌های اصلاح‌طلبی دینی در جهان اسلام، تعبیری درست‌تر قلمداد می‌کند؛ اما بر آن است که واژه بنیادگرایی (الا صولیه) در میراث فرهنگی اسلام، اصطلاحی پسندیده‌تر است؛ زیرا به معنای بازگشت به اصول، ریشه و اساس برای شناخت و فهم اسلام و دعوت به سوی آن هست. (تیموری، ۱۳۸۱: ۲۰-۱۷) راشد الغنوشی هم بیان می‌دارد که منظور ما از بنیادگرایی بهره‌وری از اصول اسلام است. (خسروشاهی، ۱۳۷۷: ۱۲۲) حسن البنا، بنیان‌گذار جمعیت اخوان المسلمین نیز در دهه ۱۹۴۰ میلادی، دعوت اخوانی‌ها را نوعی دعوت بنیادگرا معرفی کرد. (خسروی، ۱۳۸۵)

بنیادگرایی اسلامی به‌طور هم‌زمان، یک ایدئولوژی سیاسی، یک روش تفکر و یک برنامه عمل سیاسی است. بنیادگرایان اسلامی، دین را به‌عنوان مجموعه‌ای از اصول اساسی و تغییرناپذیر به‌شمار می‌آورند که علاوه بر تنظیم زندگی فردی، به حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هم‌نظم و جهت‌می‌بخشند. این افراد دین را به‌عنوان مکتب جامعی که دارای اصول راهنما در امور مختلف انسانی می‌باشد؛ قلمداد می‌کنند. از نظر بنیادگرایان اسلامی، نظام صحیح سیاسی بر اساس قرآن و سنت پیامبر (ص) نهاده شده که شریعت را تحقق می‌بخشد و در نتیجه هدف اصلی اسلام را که تأسیس حکومت اسلامی است؛ به‌انجام می‌رساند. بنابراین سیستم سیاسی که می‌تواند مدعی مشروعیت اسلامی باشد، سیستمی است که از شریعت نشئت گرفته باشد. بنابراین هدف بنیادگرایان تأسیس دولتی است که شریعت را اجرا کند (ژیل، ۱۳۶۹: ۱۵۱)

نگارنده با توجه به تعدد و تنوع جریان‌های دینی و فکری در جهان اسلامی در طول قرن بیستم و حتی تعدد جریان‌های مذکور در یک واحد سیاسی، معتقد است که جریان‌های دینی و احیاط‌طلب اسلامی جهت‌گیری‌ها، دغدغه‌ها و تبیین‌های یکسانی داشتند. این جهت‌گیری‌های یکسان و دغدغه‌های فراگیر که دل‌مشغولی عمده حرکت‌های اسلامی است، ما را قادر می‌سازد تا آن‌ها

را تحت عنوان بنیادگرایی اسلامی نام‌گذاری کنیم. از این منظر، بنیادگرایی اسلامی نوعی شیوه تفکر و ایدئولوژی سیاسی است.

مردم سالاری دینی. پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، بحث‌های متعددی در عرصه اندیشه و نظر به ویژه در زمینه تقسیم‌بندی حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی دنیا بوجود آورد. از یک طرف به نظر اندیشمندان غربی، جمع میان تئوکراسی و دموکراسی، امری غیرممکن به نظر می‌رسید و از طرف دیگر ملاحظه نقش غیرقابل اغماض و همزمان مذهب و مردم در سقوط رژیم اتوکرات پهلوی و تأسیس و استمرار نظام جمهوری اسلامی، صاحب‌نظران دچار نوعی تناقض‌گویی و تضاد شدند و نهایتاً این پدیده را ناپایدار دانسته، پیش‌بینی می‌کردند که سرانجام یکی بر دیگری غلبه خواهد کرد به نحوی که حذف مردم از صحنه موجب ایجاد نظام خودکامه برپایه مذهب خواهد شد. اما انقلاب اسلامی، شکل و نوعی از جمهوری را تعیین کرد که در آن، هم اوامر و نواهی و احکام الهی، منشأ قانون‌گذاری است و هم حقوق شهروندان، مورد توجه قرار می‌گیرد. مشارکت همگانی اقشار، گروه‌ها و طبقات مختلف اجتماعی سبب شد تا «جمهوریت» از یک پذیرش همگانی بعنوان پایگاه قانونی برای نظم سیاسی برخوردار شود.

لذا با پذیرش مردم، مردم سالاری دینی شیوه زندگی سیاسی جامعه ایرانی در عصر حاضر شده است. البته منظور محقق از مردم سالاری دینی این نیست که این شیوه از کتاب و سنت استنباط شده است، بلکه مراد از آن، این است که:

اولاً: اندیشه اسلامی مبانی فلسفی مردم سالاری دینی را تأمین می‌کند.

ثانیاً: مردم زندگی سیاسی خود را با این شیوه سامان می‌بخشند.

ثالثاً: این شیوه عقلائی منافاتی با اصول اسلام ندارد.

مردم سالاری دینی قائل به مشروعیت الهی مردم یا مشروعیت مردمی با رعایت ضوابط الهی است، یعنی خداوند تدبیر سیاسی مردم را به خود ایشان تفویض کرده است تا در چارچوب ضوابط دینی حاکمیت خود را اعمال نمایند. مردم از جانب خداوند حاکم بر سرنوشت اجتماعی خویش هستند و کسی حق ندارد این حق الهی را از ایشان سلب نماید. مردم خط مشی‌های کلان و کارگزاران را انتخاب می‌نمایند. دینی‌بودن حکومت بر مبنای مشروعیت مردمی به روش حاکمیت است. در این روش اهداف عالی دین دنبال می‌شود و قوانین جامعه با احکام دینی ناسازگاری نباید داشته باشد.

تعریف عملیاتی متغیرها.

سکولاریسم: سکولاریسم به معنی آن است که اعتقادات و نهادهای دینی هیچ آمریت و ولایت الزام‌آور عمومی ندارند و به‌عکس، زندگانی سیاسی نیز هیچ‌گونه حرمت دینی ندارد. سکولاریسم یعنی توجه کردن به عالم ماده و چشم‌برگرفتن از مراتب دیگر وجود.

بنیادگرایی اسلامی: کلمه بنیادگرایی به معنای شالوده، اساس و پایه است. معادل این واژه در زبان عربی «الاصولیه» است که به معنای بازگشت به اصول و مبانی هست. در واقع بنیادگرایی اسلامی به طور همزمان، یک ایدئولوژی سیاسی، یک روش تفکر و یک برنامه عمل سیاسی است. بنیادگرایان اسلامی، دین را به عنوان مجموعه‌ای از اصول اساسی و تغییرناپذیر به شمار می‌آورند که علاوه بر تنظیم زندگی فردی، به حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هم نظم و جهت می‌بخشند.

دموکراسی: دموکراسی به‌عنوان شیوه زندگی سیاسی در جهان مدرن بر مبانی و اصولی استوار است که در طی فرایند درازمدت مبارزه برای حکومت دموکراتیک، تکوین یافته‌اند. جوهر این اصول و مبانی را می‌توان در اصلت برابری انسان‌ها، اصلت فرد، اصلت قانون، اصلت حاکمیت مردم و تأکید بر حقوق طبیعی، مدنی و سیاسی انسان‌ها یافت.

مردم‌سالاری دینی: به مدلی از نظام سیاسی اطلاق می‌شود که به ترکیبی از حاکمیت دینی و حاکمیت مردم‌باور دارد. به این معنا که در عین پذیرش حق دخالت و مشارکت آحاد مردم در فرآیند تصمیم‌گیری کلان سیاسی، اجتماعی و توزیع قدرت سیاسی، مرجعیت دین را در شئون اجتماعی و سیاسی جامعه حرمت می‌نهد.

روش شناسی

نوع تحقیق. از آنجا که در این تحقیق درصدد تبیین مردم‌سالاری دینی در ایران هستیم، این رساله، یک پژوهش توسعه‌ای قلمداد می‌شود.

روش تحقیق. در این تحقیق با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی مبتنی بر استدلال منطقی به پژوهش می‌پردازیم. در این مقاله، ما در پی مقایسه تطبیقی سه نوع نظام سیاسی مردم‌سالاری دینی، سکولاریسم و بنیادگرایی در ایران می‌باشیم تا ضمن روشن شدن وجوه تشابه و تفارق آن، دلایل تفوق مردم‌سالاری دینی بر دیگر انواع حکومت در کشور ما مشخص شود.

مفاهیم اصلی و سازنده مطالعات تطبیقی عبارت‌اند از:

۱- شناخت یک پدیدار یا یک دیدگاه که هدف مطالعه تطبیقی است.

۲- فهم و تبیین مواضع خلاف و وفاق که رکن دیگر تعریف است.

مطالعه تطبیقی، محقق را از حصرگرایی فراتر می‌برد و امکان وقوف بر ابعاد ناپیدای موضوع تحقیق را فراهم می‌سازد و چشم را بیشتر بر خلل‌ها و مسائل می‌گشاید. مطالعه تطبیق فرآیندی است که از تعریف مسئله آغاز می‌شود و مراحل مندرج در جدول زیر را طی می‌کند: (قرا ملکی، ۱۳۸۵: ۲۹۹)

ردیف	فرآیند مطالعه تطبیقی
۱	بیان مسئله
۲	تحدید دامنه تحقیق
۳	احصاء وجوه تشابه و تمایز (ظاهری)
۴	عبور از موارد مشابه و متفاوت ظاهری به خلاف و وفاق واقعی
۵	تبیین مواضع خلاف و وفاق

تجزیه و تحلیل داده‌ها

بررسی تطبیقی مردم‌سالاری دینی و سکولاریسم. اکنون به مقایسه مردم‌سالاری دینی و

سکولاریسم می‌پردازیم تا برجسته‌ترین نقاط اختلاف و تضاد میان آنها را دریابیم:

۱- به لحاظ هستی‌شناسی، تقابل میان مردم‌سالاری دینی و سکولاریسم ناظر بر تقابل میان دو اصل متضاد خدامداری و انسان‌مداری است. مردم‌سالاری دینی قائل به اراده و خواست انسان در طول و تحت اراده و خواست خداوند، به عنوان تنها مرجع تعیین غایات زندگی فردی و اجتماعی انسان، غایتمند دانستن مخلوقات و از جمله انسان به عنوان گل سرسبد آفرینش، و نهایتاً به هم پیوستگی کلیه شئون زندگی انسان، اعم از دنیوی و اخروی، مادی و معنوی است. در حالی که سکولاریسم، با نگاهی دئیستی به جهان هستی، هیچ‌گونه غایت و نهایتی برای انسان‌ها، غیر از رضای امیال و تحقق اراده انسان در این دنیا تعریف نمی‌کند.

۲- در مردم‌سالاری دینی، خداوند منبع و منشأ همه حقوق و تکالیف قلمداد می‌شود و حقوق بشری در طول حقوق الهی تعریف می‌شود، اما در سکولاریسم اراده و خواست انسان، تنها

منبع و منشأ ایجاد حقوق شناخته می‌شود. قانون به عنوان مظهر عینی حقوق، چیزی نیست جز سرجمع خواسته‌ها و اراده‌های فردی. طبعاً در این نگاه، حقوق الهی معنا و جایگاهی نخواهد داشت. در نظریه مردم سالاری دینی برخلاف سکولاریسم علاوه بر حقوق مادی، حقوق معنوی انسان (مانند داشتن ایمان، عقیده و کمالات اخلاقی) که ناشی از حیثیت ذاتی و طبع کمال‌جوی وی می‌باشد، نیز مورد توجه قرار می‌گیرد.

۳- در مردم سالاری دینی، جامعه و نهادهای اجتماعی واجد ماهیتی فراتر و مستقل از ماهیت تک‌تک اعضای آن است و بر همین اساس دارای منافع و مصالحی خاص تصور می‌شود که رعایت آنها در صورت تزامم، مقدم بر منافع فردی می‌باشد. در مقابل، سکولاریسم مبتنی بر اصل فردگرایی اخلاقی و طبیعی است که براساس آن فرد هم حقیقی‌تر از جامعه و مقدم بر آن است و هم منافع و مصالح فردی بر منافع و مصالح اجتماعی، اولویت و ارجحیت دارد. فرد هم سرچشمه و هم غایت همه نهادهای سیاسی و اجتماعی به شمار می‌آید. غایتی مستقل از غایات فردی (مانند منافع و مصالح عمومی) برای جمع و اجتماع متصور نیست.

۴- مردم سالاری دینی براساس هستی‌شناسی کل‌گرایانه‌اش، حوزه سیاست را از حوزه روابط اجتماعی، و حیطه حاکمیت را از عرصه جامعه مدنی، منفک و منفصل نمی‌داند؛ بلکه براساس رسالتی که برای سیاست و حکومت تعریف کرده است آن را موظف به هدایت، نظارت و در صورت لزوم دخالت در کلیه حوزه‌های عمومی می‌داند. اما در سکولاریسم سیاست باید جدا از حوزه مدنی و تحت‌الشعاع آن قرار گیرد تا حداقل محدودیت را برای افراد و گروه‌های اجتماعی ایجاد کند.

۵- در مردم سالاری دینی، میان دین و سیاست، نوعی همسازی، تلاؤم و حتی اینهمانی وجود دارد. اما سکولاریسم با تقلیل دین به ایمان و تجربه دینی، دین را از حضور و مداخله در عرصه سیاسی و بلکه تمامی عرصه‌های عمومی (فرهنگ، اقتصاد، اجتماع) برحذر می‌دارد.

۶- سکولاریسم متأثر از دوران سیاه کلیسا محوری و دین‌سالاری قرون وسطایی و نیز مسیحیت تحریف شده بر این ایده استوار گردیده است که آموزه‌ها و احکام دینی با ارزش‌های دموکراتیک و اصل حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش، هیچ مناسبتی ندارند؛ اما در مردم سالاری دینی که بر آموزه دین اسلام استوار است؛ تأمین نظر و خواست مردم با دین‌داری و دین‌مداری آنان نه تنها منافات ندارد بلکه حتی از لوازم اساسی آن تلقی می‌شود.

۷- از منظر مردم سالاری دینی نه تنها طبیعت و ماهیت حکومت دینی با حکومت مردمی

منافی نیست، بلکه بهترین وسیله برای دخالت مردم در تعیین سرنوشت خویش تلقی می‌شود. حکومت دینی در عین اینکه الهی است مردمی نیز هست و تضادی بین این دو وجود ندارد. اما سکولارها بر این اعتقادند که میان ارزش‌های دموکراتیک و ارزش‌ها و اصول دینی، حادترین تضاد و تنازع وجود دارد. از نگاه آنان دو عرصه سیاست و معنویت، و به تبع آن حکومت مردمی و حکومت دینی ذاتاً در تقابل با یکدیگر قرار دارند و به هیچ وجه در ظرف واحدی به نام مردم‌سالاری دینی نمی‌گنجند.

۸- خدامحوری و انسان‌مداری، مبنای مشروعیت سیاسی حکومت و حاکمان بر دو اساس متفاوت و متضاد می‌باشند. در مردم‌سالاری دینی حق سلطه مشروع، منحصر به خداوند است و هیچ حاکمیتی - اعم از حقیقی و حقوقی - بر انسان‌ها مشروع نیست، مگر اینکه مأذون به اذن خداوند به عنوان خالق و حاکم حقیقی باشد. اما در سکولاریسم به طور بنیادی هر سامان سیاسی و اجتماعی و به طور کلی هر حاکمیتی نامشروع و غیرمجاز است مگر آنکه تنها و تنها ریشه در رضایت و پذیرش همه یا اکثریت کسانی داشته باشد که تحت آن سامان یا حکومت زندگی می‌کنند.

۹- سکولاریسم نسبت به ویژگی حکام، هیچ پیش شرطی برای کسانی که خود را در معرض انتخاب مردم قرار می‌دهند؛ مطرح نمی‌کند. این خود مردمند که تصمیم می‌گیرند چه کسانی شایسته حکومت بر آنان و تدبیر امورشان باشند. اما در مردم‌سالاری دینی، زمام امور جامعه باید به دست برجسته‌ترین و شایسته‌ترین انسان‌ها از حیث کمالات روحی (تقوی) سجایای اخلاقی (عدالت) و مراتب معرفتی (فقاہت در حوزه تشریحات الهی) سپرده شود. تنها چنین کسانی به شرط برگزیده شدن از جانب مردم، می‌توانند حاکمیتی را که اصالتاً متعلق به خدا و پیامبر (ص) است در اختیار بگیرند.

۱۰- سکولاریسم براساس اصل جدایی بنیادی حوزه سیاسی از حوزه اجتماعی، اصولاً یک دکترین سیاسی مبنی بر حکومت محدود است که براساس آن، حق دولت برای دخالت در حوزه مدنی باید با قیودی نیرومند و مشخص، محدود گردد. اما حکومت مورد نظر در مردم‌سالاری دینی، براساس پیوستگی همه شئون زندگی فردی و اجتماعی به یکدیگر و به تبع اصل پیوند سیاست و جامعه، حکومتی فراگیر است که بر تمام شئون زندگی اجتماعی، اشراف دارد؛ این نوع حکومت هر چند مبسوط‌الید است اما مطلق‌العنان و غیرمفید نیست، بلکه حدود اختیارات حکومت، محدود به موازین و احکام قطعی و لایتغیر دینی می‌باشد.

۱۱- سکولاریسم و مردم سالاری دینی درخصوص مبنا، ماهیت، متعلق، حدود و موانع آزادی اختلاف نظرهای اساسی و جدی دارند. در سکولاریسم، آزادی ریشه در اراده، میل و خواست انسان دارد که ذاتاً و مطلقاً محترم شمرده می‌شود. در حالی که در مردم سالاری دینی، مبنا و اساس واقعی آزادی، دو چیز است: نفی عبودیت غیرخدا و حیثیت انسان - یعنی استعدادی که آفرینش برای سیر مدارج ترقی و تکامل به وی داده است. آزادی، برترین و غایی‌ترین غایات انسان است. سکولاریسم تعریفی خشتی، توصیفی و غالباً منفی از آزادی ارائه می‌کند، در حالی که مردم سالاری دینی تعریفی هنجاری، تجویزی و غالباً مثبت از آن عرضه می‌دارد.

- از مقایسه مولفه‌های مردم سالاری دینی با سکولاریسم، دریافتیم که اختلاف این دو شیوه حکومتی بیشتر در مبانی و اصول است و در شیوه و روش اجرایی تشابه فراوان دارند.

بررسی تطبیقی مردم سالاری دینی و بنیادگرایی. در این قسمت، به ترتیب هریک از بنیان‌های فکری بنیادگرایی را با مردم سالاری دینی مورد مقایسه قرار می‌دهیم؛ تا برجسته‌ترین نقاط اختلاف و تضاد میان آن دو را دریابیم:

۱- **باورهای پایدار.** اولین شاخصی که برای یک ایدئولوژی بنیادگرا در نظر گرفته شد؛ اعتقاد به باورهای پایدار و تغییر ناپذیر و بازسازی جامعه براساس آنهاست؛ دیدگاه رایج امروز در مورد مسئله معرفت‌شناسی، این است که انسان راهی به واقعیت ندارد و از هر ابزاری چه عقل و چه تجربه برای کشف واقعیت استفاده کند؛ حداکثر این است که به حقیقت نزدیک‌تر می‌شود. اما هیچ‌گاه به خود واقعیت دست نمی‌یابد و حقیقت فراتر از علم و عقل و شناخت انسان است. چون امر یقینی وجود ندارد و این جزم‌اندیشی ناشی از فهم نادرست است.

۲- **دین به مثابه ماده اصلی تفکر سیاسی.** با نگاه درون دینی به اسلام، آمیختگی آشکار این دین با سیاست را می‌توان دریافت. بنابراین این موضوع کشف جدیدی نیست که در سال‌های اخیر توسط اسلام‌گراها صورت گرفته باشد. اما آنچه که موجب شد؛ در سال‌های اخیر این موضوع برجسته شود یکی طرح و توسعه سکولاریسم در غرب و دیگری انحطاط جوامع اسلامی و تسلط همه‌جانبه غرب بر آنها بوده است.

اسلام قبل از اینکه دین معنویات باشد؛ دین سیاست است و نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن از نسبت بیشتری برخوردار است. البته باید یادآوری کرد که همه ادیان، این ظرفیت و

قابلیت را ندارند، به همین خاطر در بنیادگرایی برآمده از چنین ادیانی، این بعد طبیعتاً کم‌رنگ‌تر خواهد بود. در نتیجه به خاطر قابلیت‌های اسلام در ابعاد اجتماعی، مردم سالاری دینی توانست اولین بار در دنیای معاصر از دین اسلام به عنوان یک ایدئولوژی استفاده کند.

۳- **برداشت از ظواهر متون دینی.** از پیامدهای مهم مدرنیسم، نگاه علم‌گرایانه به تمام پدیده‌ها اعم از جهان، انسان، طبیعت و دین بود. نگاه علمی و چالش‌های ناشی از علم‌گرایی به انجیل و مورد نقد قرار دادن آن و خصوصاً پیدایش داروین‌یسم موجب تنزل موقعیت کتاب مقدس در جامعه مسیحی شد و این باور را به وجود آورد که کتاب مقدس خالی از خطا و اشتباه نیست. در چنین شرایطی پروتستان‌های انجیلی، اصل عصمت و لغزش ناپذیری کتاب مقدس را مطرح کردند؛ به این معنی که آیات کتاب مقدس را باید کلمه به کلمه فهمید و هر کلمه آن دارای جایگاه و اهمیت می‌باشد. بدین لحاظ فهم کتاب مقدس تنها از طریق هرمنوتیک ظاهری یا تفسیر ظاهری صحیح است و هر نوع برداشت غیر ظاهری و معنوی مردود می‌باشد.

دیدگاه مذهب شیعه- که وجه تمایز مردم سالاری دینی ایرانی از سایر اندیشه‌های اسلام‌گرا است- پذیرش تأویل در کتاب آسمانی است و با این رویکرد در برخورد با این آیات (به تعبیر قرآن) متشابه، آنها را به وسیله حجت و دلیل شرعی از طریق دو راه معنا می‌کند: اول مراجعه به آیات محکم (مطابق دستور قرآن)؛ زیرا آنها ام‌الکتاب و اصل برای آیات دیگر هستند و دوم مراجعه به روایاتی که از جانب معصومین صادر شده است.

۴- **ثبوت.** از دیگر شاخص‌هایی که برای اعتقادات بنیادگرایان در نظر گرفته شد تقسیم‌بندی کلی همه چیز به حق و باطل است. «حق» از بعد علمی و فلسفی به معنای موجود ثابت است؛ یعنی هر چیزی که عینیت داشته و مطابق با واقع است و تحقق داشتن هم به معنی واقعیت داشتن است. نکته مهم در این میان این است که حق و باطل، یک قانون نسبی و قراردادی نیست و دارای معیارهای واقعی است و همه علوم هم هدفشان جدا کردن واقعیت از غیر واقعیت و حق از باطل است.

در دنیای امروز که تکثرگرایی در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی مطلوب و مفید و از نشانه‌های توسعه و پیشرفت به شمار می‌آید؛ سخن گفتن از این که دین من حق است؛ مطرود و نادرست است. اعتقاد به حقانیت مطلق خود نه تنها به جنگ‌های ویرانگر مذهبی و فرقه‌ای منجر

شده است بلکه این ذهنیت را نسبت به انسان‌های دیگر به وجود آورده است که همه آنها گمراه و جهنمی هستند و بدین ترتیب راه برای تحمیل عقیده باز خواهد شد.

۵- **ستیزه جویی.** تقابل بین حق و باطل پدیده‌ای است که ریشه در سرشت جهان آفرینش دارد. همه موجودات عالم در مسیر کمال ناگزیرند که موانع را از سر راهشان بردارند. انسان علاوه بر حیات مادی، دارای حیات متعالی تری است که او را از سایر موجودات متمایز می‌کند و منشاء خواسته‌ها و گرایش‌های روحی متعالی مثل آرمان‌خواهی، آزادی‌طلبی و روحیه حقیقت‌جویی است.

موضوع دیگری که در ارتباط با بنیادگراها مطرح می‌گردد؛ اعتقاد آنها مبنی بر نابودی باطل با هر وسیله‌ای است. بدیهی است که چنین شیوه‌ای با اصول اخلاق مدار سیاست اسلامی سازگار نیست و اسلام استفاده از وسایل نامشروع را برای رسیدن به اهداف مشروع مجاز نمی‌داند.

۶- **جزم‌اندیشی.** جزم‌اندیشی و استبداد از جمله مواردی است که به عنوان ویژگی‌های بنیادگرایی مطرح می‌باشد؛ در این رابطه با بررسی منابع اسلامی می‌توان مسائلی که در دین اسلام و یک جامعه اسلامی مطرح است را می‌توان در دو سطح کلی تقسیم‌بندی کرد:

الف. اصول ثابت: همان‌طور که گفته شد؛ اسلام مانند هر مکتب و ایدئولوژی و نظام فکری دیگر دارای اصولی ثابت، یقینی و تغییرناپذیر است که زیربنای اندیشه اسلامی را شکل می‌دهند و هیچ مسلمانی در حقانیت مطلق آنها تردید ندارد و اصطلاحاً به آنها ضروریات دین گفته می‌شود. این اصول قابل تغییر و مسامحه نیستند.

ب. ظنیات و منطقه الفراغ: سطح دیگری از مسائل مطرح شده اجتماعی در زمره ظنیات هستند و صاحب‌نظران در مورد آنها اختلاف نظر دارند. اختلاف نظر در این حوزه پذیرفته شده است؛ چون پیش‌فرض این است که در این مسئله، واقعیت امر بر کسی معلوم نیست و نمی‌توان با قاطعیت گفت که کدام نظر مطابق با واقع است.

مردم سالاری دینی که زیربنای فکری جمهوری اسلامی است؛ توانست ایدئولوژی خود را به سطح نظام‌سازی و تشکیل حکومت در ایران برساند؛ در برخی از جهات با بنیادگرایی اشتراک دارد و در پاره‌ای از مسائل بین آنها افتراق است. وجود باورهای ثابت و بازسازی جامعه براساس آن از موارد اشتراک است و این مبانی دینی را ماده اصلی تفکر سیاسی می‌داند و از دریچه مذهب به سیاست می‌نگرد. به حقانیت مطلق مبانی ثابت خود ایمان دارد اما در سطوح اجتماعی تضارب آراء

عرفی، انسان‌محورانه، فردگرایانه و سودانگاران می‌توان حکومتی مردمی، اما مبتنی بر ارزش‌های دینی و در چارچوب احکام الهی برپا کرد. در عصری که ادعا می‌شد دین مرده است و حداکثر به‌عنوان یک امر خصوصی و تجربه شخصی می‌تواند افاده فایده کند، «اسلام در صومعه» به «اسلام در صحنه» تبدیل و بر وجه جامعه‌سازی و نظام‌پردازی دین در عصر جدید تأکید شد.

بر اساس مطالعات اسنادی و تاریخی صورت گرفته و بررسی نظرات و تحلیل صاحب‌نظران و در نهایت استدلال منطقی محقق که بر اساس مؤلفه‌های احصاء شده مردم‌سالاری دینی و مقایسه آن با سکولاریسم و بنیادگرایی به دست آمد؛ مشخص گردید؛ شکل‌گیری و حفظ مردم‌سالاری دینی در ایران به‌عنوان مناسب‌ترین بدیل نظام‌های سیاسی سکولار و بنیادگرا در شرایط کنونی جامعه مطرح هست که این شکل حکومت می‌تواند از متراکم شدن و فعال شدن شکاف‌های فرهنگی، دینی و سیاسی جلوگیری به عمل آورده که از آن به‌عنوان راه‌حل مطلوب کاستن نزاع بخش‌های سنتی و مدرن جامعه یاد می‌گردد.

با عنایت به نفوذ جریانات سنتی و متجدد در بطن جامعه ایران و حمایت گروه‌های مختلف مردم از این جریانات، به نظر می‌رسد با تعدیل دیدگاه‌های جریان‌های متجدد و سنتی، می‌توان اکثریت حامیان مردمی این جریانات را در درون جامعه جذب و از تبدیل شدن اختلاف‌نظرهای آن‌ها به اختلاف عمیق و در طولانی مدت به شکاف سیاسی و اجتماعی جلوگیری به عمل آورد. در جامعه ایرانی، هم‌گروه‌های بنیادگرا دارای پایگاه اجتماعی هستند و هم‌گروه‌های سکولار؛ اما در شرایط کنونی، بهترین راه برای حفظ وحدت سرزمینی در عین احترام به کثرت نظری و دیدگاهی؛ حفظ و اصلاح نظام سیاسی موجود است. قطعاً با رهنمون کردن گروه‌های بنیادگرا به برجسته‌سازی نقش و جایگاه مردم و لزوم بازتعریف نگرش دینی به سیاست و در نقطه مقابل با تقریب اذهان جریانات سکولار به اهمیت و نقش دین در زندگی شهروندان ایرانی؛ امکان هم‌پذیری این دو جریان رقیب در قالب نظام مردم‌سالاری دینی مهیاست.

جدول شماره ۲. مولفه‌ها و شاخص‌های مردم‌سالاری دینی

محوورها	زیرمحوورها	شاخص‌های مردم‌سالاری دینی
فلسفی	هستی‌شناسی	خدانامه‌ور، کل‌گرا و غایت‌گرا
	انسان‌شناسی	کمال‌گرا (توجه به بعد مادی و معنوی انسان)
	منشأ حقوق	خداوند (اعتقاد به منشأ الهی حقوق)
	انواع حقوق	جامع‌نگر (الهی، انسانی، معنوی، مادی، اجتماعی و فردی)
ساختار	فلسفه اجتماع	غالباً جمع‌گرا تقدم اخلاقی جامعه بر فرد و تقدم مصالح اجتماعی بر مصالح فردی، در صورت تراکم میان آن دو (در عین احترام به منافع فردی)
	نوع حکومت	نمایندگی یا ریاستی و یا ترکیبی از هر دو
	جمهوریت	یکی از اصول ثابت است
	تضکیک قوا	پذیرفته شده است
سیاست	حاکمیت اکثریت	در نظام سیاسی اصالت دارد و در تصمیم‌گیری مقید به اصول اسلامی است
	جامعه و سیاست	پیوستگی امور سیاسی و اجتماعی (جامعه تحت هدایت سیاست)
	دین و سیاست	تلاوم و همسازی دین و سیاست
	دین و دولت	همسازی دین و دولت
	نسبت حکومت مردمی و حکومت دینی	حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش در چهارچوب دین

کتابنامه

قران کریم

نهج البلاغه (۱۳۸۱). ترجمه دشتی، نشر الهادی.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

اسپوزیتو، جان و پیسکاتوری، جیمز (۱۳۷۷). مقاله «اسلام و دموکراسی»، در کتاب (ایران، اسلام، تجدد)،

مرتضی اسعدی، تهران، طرح نو.

آشوری، داریوش (۱۳۵۵). واژگان فلسفه و علوم اجتماعی، تهران، آگاه.

آشوری، داریوش (۱۳۷۴). فرهنگ علوم انسانی تهران، نشر مرکز.

افتخاری، اصغر (۱۳۸۶). معنا و مقام حاکمیت در سیره نبوی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

بشیریه، حسین (۱۳۸۳). تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (لیبرالیسم و محافظه‌کاری)، تهران: نشر نی.

بشیریه، حسین (۱۳۸۷). گذار به مردم سالاری، نشر نگاه معاصر.

حقیقت، سید صادق (۱۳۸۲). «مبانی نظری حقوق بشر: نسبت سنجی ادله برون متنی و دورن متنی»،

دومین همایش حقوق بشر دانشگاه مفید.

خرمشاد، محمدباقر (۱۳۸۳). «مردم سالاری دینی، دموکراسی صالحان»، فصلنامه دانشگاه اسلامی، سال

هشتم، شماره ۲۱ و ۲۲.

سروش، عبدالکریم (۱۳۸۱). (مجموعه مقالات)، تهران: صراط.

شجاعی زند، علیرضا (۱۳۸۳). تکاپوهای دین سیاسی، تهران: باز.

علمداری، کاظم (۱۳۸۵). چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت، تهران: توسعه.

فیرحی، داود (۱۳۹۴). فقه و سیاست در ایران معاصر (فقه سیاسی و فقه مشروطه)، تهران: نشر نی، چاپ پنجم.

فیرحی، داود (۱۳۹۴). فقه و سیاست در ایران معاصر (تحول حکومت داری و فقه حکومت اسلامی)،

تهران: نشر نی، چاپ دوم.

قدردان ملکی، محمدحسن (۱۳۷۹). سکولاریسم در مسیحیت و اسلام، تهران: دفتر تبلیغات اسلامی.

لیست، سیمور مارتین (۱۳۸۳). دائرة المعارف دموکراسی، گروهی از مترجمان، تهران: انتشارات وزارت

خارج، جلد دوم.

ماهر و زاده، طیبه (۱۳۶۷). سکولاریسم و تاثیر آن در تعلیم و تربیت دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم

انسانی، پایان‌نامه.

مجتهد شبستری، محمد (۱۳۷۵). هرمونیک، کتاب و سنت. تهران: طرح نو.

مجتهد شبستری، محمد (۱۳۸۰) «سه قرائت از سنت در عصر مدرنیته»، آفتاب، سال اول، شماره نهم، آبان. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۸). نظریه سیاسی اسلام، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، جلد چهارم.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۲). مجموعه آثار، انتشارات صدرا، تهران.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). تفسیر قرآن کریم (تفسیر نمونه)، تهران: دارلکتب اسلامیه.

مودودی، ابوالاعلی (۱۳۹۶). مسلمانان و تمدن غرب، ترجمه ابراهیم امینی، تهران: کانون انتشار، چاپ اول.

موتقی، احمد (۱۳۸۸). نوسازی و اصلاحات در ایران، تهران: نشر قومس، چاپ دوم.

میراحمدی، منصور (۱۳۸۴). اسلام و دموکراسی مشورتی، تهران: انتشارات غزال، چاپ اول.

میراحمدی، منصور (۱۳۹۰). سکولاریسم اسلامی (نقدی بر دیدگاه روشنفکران اسلامی)، تهران: پژوهشگاه

علوم و فرهنگ اسلامی.

نصر، سیدحسین (۱۳۸۳). اسلام و تنگناهای انسان متجدد، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.

نصری، عبدالله (۱۳۸۲). گفت‌مان‌های مدرنیته، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

هانا، آرنست (۱۳۸۴). «دین و سیاست»، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، اشراق، شماره ۲ و ۳، بهار و

تابستان.

هانتز، شیرین (۱۳۸۰). آینده اسلام و غرب، ترجمه همایون مجید، تهران: نشر ثالث.

هلد، دیوید (۱۳۶۹). مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات روشنگران.

هی وود، اندرو (۱۳۸۳). درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران:

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.

هیگ، جان (۱۳۷۹). «عیسی و ادیان جهانی»، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی، فصلنامه هفت آسمان، سال

دوم، شماره هشتم، تابستان.

وینسنت، اندرو (۱۳۷۸). ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات ققنوس.

یثربی، سیدیحیی (۱۳۸۷). مقدمه‌ای بر فلسفه سیاست در اسلام، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ اول.

www.Fallosefah.org

www.fa.wikipedia.org